

بولتن بحث : منشاء و ممیزه‌ها

ش - و الامنش

فارغ از گروه‌بندی های فرقه‌گرای گذشته و دستگاہای تئوریک آن‌ان است . این گروه ، بدین ترتیب ، حرکت خود را از نقطه‌ای که گفتیم آغاز کرده و به ابتدای دوره‌ای رسیده اند که به شکل یک دوره انفعال خود را می‌نمایند . از این نقطه که نگاه می‌کنند ، چشم‌انداز روشن است : پاسخ = برنامہ انقلابی . اما تا آنجا که یک شکاف هست ، که نمی‌توان به راحتی با یک گام ساده از روی آن گذشت . با یاد پرش کردیم از رویش برید . چگونه ؟ به یاد و رمن با پاسخ به این پرسش : آیا نطفی گذشته به معنی خط زدن (اصطلاح انگلس - آنتی دورینگ) گذشته است ؟ یا نطفی دیا لکتیکی آن ؟ یعنی حفظ و تاکید بر عناصر لنده در پدیده و غلبه بر عناصر میرنده .

روشن تر : آیا شعار تشکیل حزب طبقه کارگر (شعار تقریباً تمامی گروه‌های جب) نادرست بوده است ؟ و حالاً باید آن را خط زد ؟ یا آنکه شیوه حرکت ، میزان آگاهی ، مضمون و شیوه تشکیل آن نادرست بوده است ؟ اگر گروهی شعار تشکیل حزب طبقه کارگر را می‌داد ، آیا است ، ولی خود را جانشین حزب می‌کرده (می‌کنند) ، دلیل بر نادرستی شعار است ؟ یا دلیل بر فقدان آگاهی و شناخت از نقش و عملکرد و مضمون حزب ؟ آیا شعار بردن آگاهی کمونیستی به درون طبقه کارگر (ادعای همدیگر) یا اغلب گروه‌ها (نادرست است یا ترجمه آن به بیوند اکونومیستی یا طبقه کارگر ؟ کدامیک ؟

آنجا که به آن پرسش پاسخ نخست را می‌دهند ، تنها وضع موجود را تئوریزه می‌کنند و چون فکری خواهند آراخت بزنند ، به آن تسلیم می‌شوند . ناگزیر از فقدان پرنسیپ آغاز می‌کنند . از شکافی هم که در برابرشان دهان می‌گشاید ، می‌خواهند با پروازی عالمانه تخیلی بچینند . اما آنجا که پاسخ دوم را دارند ، معتقدند که تا این شکاف پسر نشود ، یعنی تا خط بیوسته (اننگره) تحول نظری (مناسب و به موازات مبارزه طبقاتی) طی نشود ، هیچ پاسخی بدست نخواهد آمد . اینان می‌خواهند واقعیت موجود را تغییر دهند ، یعنی در برابر آن آگاهی را می‌گذارند . دیا لکتیک یعنی همین .

این در پاسخ در حوزه عملی نیز ، راه حل های ویژه خود را دارند :

پاسخ نخست از اینجا آغاز می‌کنند که هیچ کار آگاهانه گرانیه و با زمانه نمی‌توان کرد . در وضعیتی قرار داریم که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود . هیچکس هیچکس را قبول ندارد . همه چیز زیر سؤال است . (همه چیز را خط می‌زنند) . پس ما باید از ابتدا آغاز کرد و چه باک اگر این ابتدای زندگی زنبور عسل باشد . فعالیت مستقل و "علمی" . مستقل از ضرورت پاسخ به مضامین برنامہ انقلابی . (این را البته آشکار نمی‌گویند) . چنین تفکری دوسر دارد . با هم تفاوت چندانی ندارند . یک سر ، غرق در غرقاب وضع موجود (سنگ روی سنگ بند نمی‌شود) منتظر است تا امام دوازدهم ظهور کند و برنامہ انقلابی را که هلال تقسید س مارکسیسم از اطراف چهره مقدسش می‌تابد ، بهمراد بیاورد و اوبسان گرونده‌ای سینه چاک بدان بگردد ؛ سردیگر ، خود را در امام موعود حلول با فتنی یا بدو "برنامہ انقلابی" راهم نقدا در دست دارد . تا ریح برای جماعتی که در انتظار موعودند ، همیشه "معموم سبزدهم" می‌ازد . این هر دو سرازیک جنس‌اند . ند اولی خود را نطفی می‌کنند و دومی از نطفی وضع موجود به نتیجه می‌رسد . روش ، مکانیسم الکتیکی است . محور الکتینگ هم در دوره انفعال است .

پاسخ دوم ، نقد واقعیت موجود ، "نقدی که از نتایج خود هراس نداشته باشد" را با مشارکت همه آنجا که به ابتدای دوره انفعال رسیده‌اند ، پرنسیپ خود قرار می‌دهد . شیوه عملی آن نیز ، کار و مبارزه

فریادهای عاصی آذرخش
هنگامیکه تگرگ

در بطن بی قرار اسیر
نطفه می‌بندد

و در دغا مو شوارساک
هنگامیکه غوره خرد

در انتهای شاخه طولانی پیچ پیچ
جوانه می‌زند

- شاملو -

بحران سراپای جبار در نور دیده است . بحران فکری - مفاهیم - دستگاہ تئوریک - در کنار مصداق زنده ، حاضر ، عامل با پرچم مشخص طبقاتی و بحران ناتوانی مفاهیم تعیین گرا ، در یافتن مصداق خود .

پاسخ بحران نیز ، در بطن و نطفه می‌بندد و برگردده منطلق حل تناقض پدیده ، در راستای نیروی تاریخ پیرو ، بدیدار می‌شود . پاسخ بحران ، نطفی بحران است و سنتز آن برنامہ انقلابی .

ضرورت برنامہ انقلابی را ، همه آنجا که به وجود بحران اعتراض دارند ، می‌دیدند . آنچه که تمایزی آفرینند ، شیوه حصول آنست . به یاد و رمن ، تمایز بین تاکید بر آگاهی و تاکید بر خرد ؛ و در جلوسه ؛ دیگرش ، تمایز بین "دیا لکتیسیسم" و "مابینتی - سیم" است . به اعتقاد من ، در بخش دوم ، بین آنجا که نقدا به پاسخ دست یافتند ، با آنجا که از همان راه می‌گوشند تا به پاسخ دست یابند ، تفاوت چندانی نیست . اگر هم هست ، تفاوت در میزان وسواس روشن فکرانه است .

آنجا که به بحران باور ندارند ، تا بسته طنز زیبایی هستند که می‌گویند : آنها آنقدر عقب اندک حتی گنج هم نشده‌اند . به راستی آنچه که امروز گیتی نامیده می‌شود ، یعنی فروریختن اعتبار دستگاہ های تئوریک - سیستم مفاهیم - مصنوعی و مکاشف برای راهبانی بد عناصر دستگاہ تئوریک توضیح دهنده - دگرگون کننده ، گامی بد پیش است . مسئله ، اما برابری نیست که از این وضع (واقعیت) - کدیر آن دوره گیتی ، انفعال ، برتر از گذشته و توقف در برابر آینه‌های ناروشن ، وسواس های روشن فکرانه و ... نام گذاشته‌اند - چگونه می‌توان بیرون رفت . یعنی ، چگونه می‌توان پاسخی رایاست که نتیجه سیریکیا رجه (اننگره) این حرکت از گذشته به آینه باشد . به یاد و رمن ، نمی‌توان حرکتی را که از گذشته آغاز شده (یعنی نقطه شروعش برش از دستگاہ تئوریک گذشته بوده و ادامه حرکتش به ابهام بازنده امروز رسیده است) متوقف ساخت و سپس با یک انفعال ، جلوه ای از آینه (پاسخ) را ساخت و در برابرش تنها دوازدهم خواست که آنرا بپذیرد . این دوره انفعال چشم آسفندیا رتفکرنوع دوم و مشکل گشای تفکر نخست است . چرا ؟ از همین جا آغاز می‌کنم :

بسیاری از عناصر و محافل جبار امروز به این نتیجه رسیده‌اند که آلترنا تیبورولتری شکل نگرفتد است . یعنی ، دستگاہ های تئوریک گذشته (مفاهیم) نتوانسته‌اند با وجود حضور عینی نیروی اجتماعی (طبقه کارگر - مصداق) آلترنا تیبو انقلابی را بسازند . انگیزه این شکست زاهم پیوپولیم یا سنتریم یا اکونومیسم یا آنارکوا کونومیسم (حتی) یا ... ترکیبی از آنها می‌دانند . نیز ، به این نتیجه رسیده‌اند که می‌بایست چنین آلترنا تیوی را ساخت و معتقدند که گروه‌بندی نوین ،

تئوریک هدفمند است. کاری که از سطح موجود نظری و از دستاوردهای تجربی آغاز می‌کند و با حرکتی آگاهانه و سازمانده، تحقیق علمی، هماهنگی ساختاری و نهایتاً تدوین برنامه انقلابی را هدف می‌گیرد. پاسخ دوم، یعنی کارومبارزه تئوریک بر سرسویالیم، اقتصاد سیاسی، دوران، ساخت، استراتژی و تاکتیک انقلابی، حزب، دولت، جنبش بین‌المللی کمونیستی، فلسفه و... مفاصل برنامه‌های دیگر*.

ضرورت انتشار بولتن بحث، به عنوان شیوه عملی و محصل و ابزار (یکی از ابزارهای) تحقق این پاسخ، از اینجا ناشی می‌شود.

بولتن بحث می‌تواند افراد، عناصر و محافل را که این شیوه کار را برکزیده‌اند، به یکدیگر پیوند دهد و محل برخورد دستاوردهای نظری آنها، جهت شکل نطفه‌ای و آغازین، وجه شکل‌گرایش مجموعه‌های مختلف باشد. از طریق بولتن بحث (تکرار می‌کنم به عنوان محل و وسیله کارومبارزه تئوریک هدفمند) است که می‌توان، قدم در راه شکل‌بندی قطب‌های ایدئولوژیک واقعی آنها و نظریات پراکنده، ناقص، ناهمخوان را حول حاذبه محوری گرایشهای گوناگون انجام بخشید. از طریق بولتن بحث است که می‌توان با اتکا به دمکراتیسم پرولتری، مبارزه ایدئولوژیک سالم و انقلابی این گرایشها را تساهل و تدوین برنامه انقلابی پیش برد.

بولتن بحث (آگاه‌گروها زمانه) پاسخ عملی مشخصی به آن دوره انفعال است که کوشیدم ابعاد، ابتدا و انتها و جایگاه و نقشش را ترسیم کنم.

روشن‌تر: گروهی که از گذشته خود بریده است و بدین ترتیب به مسیر حرکتی به پیش، گامی برداشته است، گام دیگر خود را در دوره انفعال آگاهی بر نمی‌دارد. بلکه با تداوم نقد خود به گذشته - به صورت بحث و برخورد نظری مداوم در ارگانی به همین منظور - فرایند نفی راطی می‌کند. در این شیوه عمل، فرایند نفی، دچار انقطاع نیست، بلکه در حرکتی پیوسته است که مشخصه هر نقطه آن (در زمان و مکان) آگاهی نسبی - فزاینده خواهد بود.

این نکته‌ها نیز اهمیت بسیار است، زیرا بولتن بحثی با این مشخصات، بولتن بحث برای بحث نیست. نمی‌تواند هم باشد. چرا که در هر لحظه نماینده آگاهی نسبی - فزاینده است که در یک رابطه عمومی تعیین می‌شود تا کز برای است که پیوند ارگانیک مناسب با خود را (جمع‌های بهم نزدیک تر - گرایشها - قطب‌های ایدئولوژیک) بسیازد، خصلت سازماندهی بولتن نیز از اینجا ناشی می‌شود.

بر ضرورت بولتن بحث، با عملکرد و مشخصاتی که نشان دادم، بیشتر از اینجا می‌توان پای افشرد، اما اینجا تا همین حد کافی است. جزع‌انسان، جز منتظران ظهور موعود و جز معصومان، هم‌دبا بولتن بحث موافقتند. آنچه می‌اندم میزده است. یعنی، آنهایی را که می‌خواهند در این کار درگیر شوند، چه معیارها و چه مرزهایی از دیگران جدا می‌کنند و چگونه می‌توان این معیارها را تعیین کرد.

این مسئله که آیا اصولاً نیازی به میزده و معیار تمیز هست یا نه، نیاز به بحث و جدل بسیاری ندارد. آنها که تالی کارومبارزه نشو-ریک برای حصول بد برنامه انقلابی از طریق حرکت مداوم بحث و برخورد

* از آنجا که هیچ فرد یا محفل و گروهی نیز به تنهایی نمی‌تواند برای همه این پیرشها، پاسخ روشن، درست و هماهنگ در چارچوب یک برنامه انقلابی بیابد و این کار بر عهده جمع وسیعی با مشخصات نسوق است، عمده‌کردن ترتیب تقدم و تاخیر پرداختن به این مضامین نیز، بی معنی است. هر فرد، یا جریان یا محفل ناگزیر برنامه‌های بی‌معنی خاصی با سابقه و تجربه بیشتر برای کار روی هر زمینه، بخشی از آن را به عهده خواهد گرفت و حاصل آنرا در اختیار دیگران قرار خواهد داد. آنچه اهمیت دارد، مبارزه‌ای نظری است که در هر لحظه، در نقطه رسندی معین از کار جمعی، صورت می‌گیرد و آنرا به پیش می‌برد.

آمده‌اند، به ضرورت میزده‌ها با وارد دارند. با کسی که مدعی است این برنامه را نقد درست دارد، با آنکه خود را تنها نماینده نامونام طیفه کارگرایان می‌داند، نمی‌توان آغاز کرد و به پیش رفت. از این سو هم، با کسی که نقطه شروع را زندگی زنیور عمل گذاشته است، نمی‌توان آغاز کرد. چنین کسی هم‌ناید (از راهی که البته من نمی‌دانم) به همان نتیجه برسد! اما دست کم نمی‌توان با او همسفر شد.

آنها هم که اصولاً به ضرورت کارومبارزه تئوریک باورند؛ بر ضرورت ارگان بحث رانمی‌پذیرند، با پدیدایی برای استدلال نخست داشته باشند.

اما، همه با برهمه میزده‌ها اتفاق دارند؟ نه. بسیاری می‌پذیرند که میزاین گروه از دیگران: اعتقاد به وجود بحران ایدئولوژیک، فقدان آلترنا تیو پرولتری، ضرورت نفی بحران، ضرورت ایجاد گروهی نوین و ضرورت تدوین برنامه انقلابی است. تا اینجا هم که بیش اختلافی نیست. گرفتاری عمدتاً از آنجا آغاز می‌شود که بر اینها، برش از گذشته، نفی انقلاب مرحله‌ای و پذیرش استراتژی انقلاب سوسیالیستی به عنوان دستاورد تجربی مبارزه طبقاتی در ایران نیز افزوده می‌شود. سببیم این اصل:

۱- از کجا آمده است؟ ۲- تا چه حد میزاست؟ ۳- ایراداتی که به آن می‌گیرند چیست؟

۱- از کجا آمده است؟ این اصل، البته از آسمان نازل نشده است. اگر شده بود، یعنی اگر از آسمان آمده، مطلق آمده بود، حتی اگر درست بود، نمی‌توانست متمیز قرار بگیرد.

برای یافتن منشاء این اصل می‌بایست نخست ببینیم که آن اصول دیگر - که بر آنها اتفاق نظریست و نسومی تری هست - از کجا و به چه شیوه حاصل شده‌اند. پذیرش وجود بحران ایدئولوژی، بسیا فقدان آلترنا تیو پرولتری نتیجه بلافاصله تجربی از برخورد به واقعیت هستند. اما از آنجا که دریافت تجربی (نسبی) وجود فقدان آنها، آنچنان آشکار یا قابل احساس بوده است، با آگاهی به وجود فقدان آنها یکی گرفته شده است. یعنی، تجربه وجودی عدم یک بدیده، آنچنان گواهی داده است که بیش از برآمدن فرایند شناخت، به عنوان میز آگاهانه از مورد خلاص پذیرفته شده است. حال آنکه فرایند شناخت، تنها پس از تجربه این تجربه، تبدیل کردن آن به مفهوم و نمایان شدن ضرورت هستی آن، قطعیت می‌یابد و آگاهی تبدیل می‌شود. فقدان آلترنا تیو پرولتری، تنها پس از اثبات ضرورت وجود آن، و پس از نمایان شدن هستی موجودش، به حوزه آگاهی به عنوان عامل محصل آگاهانه از مورد خلاص، راه می‌یابد.

استراتژی انقلاب سوسیالیستی نیز، دقیقاً دارای چنین وضعی است. یعنی، ریشه‌اش خود واقعیت مبارزه طبقاتی و شیوه حصولش هم، همان است که در بالا گفتیم. اما شناخت (دریافت) تجربی - حتی آن، به میزان موارد دیگر، توسعه یافته یا از نظر ذهن ناظر، عیان نبوده است تا آنرا با آگاهی بدان یکی بگیرد.

توضیح می‌دهم: فرازهای گوناگون مبارزه طبقاتی پس از قیام بهمن ۵۷ را می‌توان مورد توجه قرار داد. بدباور من، یکی از متسلو ترین فرازها، حوادث پیش و پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ است. در لحظاتی که بنظر می‌رسد پایه‌های حکومت لرزان شده‌اند، بر بستر شدت نناقضات بالایی‌ها برای احاله مطلق قدرت به یک بخش، محاهدیسی به خیالمان می‌آیند و خود را بصورت آلترنا تیو مطرح می‌کنند. (وارد جزئیات نمی‌شوم و قصد بر نمایانن موضع و موقع محاهدین در رابطه با این حرکت نیست. هر چه هست، کسی ساور ندارد که محاهدین آلترنا تیو پرولتری بودند!) ایدئولوژیهای موجود - داعیان ایدئولوژی پرولتری - در منگنه قرار می‌گیرند⁺. بخشی وا می‌نهند. پیش از آن بحر آنها را از پای در آورده است. معتقدان انقلاب دمکراتیک بدرهبری

پرولتاریا (البته یعنی خودشان) ناگزیر از مداخله اند. "خسره - بورژوازی انقلابی" (مجاهدین) به میدان آمده است. فعلاهم نمی‌تود بر آنها اعمال هژمونی کرد، پس با بددنیا نشان برآید افتاد. پس - جوخه رزمی می‌آزند. برایشان مطرح نیست که در صورت پیروزی مبارزه‌ای که برگزیده اند، قدرت سیاسی را چه طبقه‌ای به دست خواهد آورد، مسلما، آن طبقه پرولتاریا نیست. آنها که با مصالح چپ ترسند نمی‌توانند در کنار حزب جمهوری اسلامی یا لیبرال ها قرار بگیرند.* در نتیجه شعار دادند: رنده با دپیکا رتوده ها. توده‌ها یعنی کسی؟ اگر توده‌ها پیروز شوند، چه کسی قدرت سیاسی را کسب می‌کند؟ توده‌ها؟ آنها که معتقد بودند دولت ارگان سلطه طبقه‌ای است. توده‌ها چه طبقه‌ای بوده‌اند؟ اطلاع مقوله‌ای بودند؟ مسلما طبقه‌ها را گرفتار نبودند.

عده‌ای خطاب به کارگران و زحمتکشان فریاد زدند که "بسترای فتح سنگرهای انقلاب آماده شوید". اما چگونه؟ با کدام ابزار؟ معلوم نبود.

پیش از آن، در ۲۲ بهمن ۵۹، از توده‌ها خواستند که زیر پرچم سرخ پرولتاریا، با روز قیام را برگزینند. پرچم مهم در میدان انقلاب چند ثانیه به اهتزاز درآوردند، همان زمان، یکی از گروه‌هایی که خود در این تاکتیک سهیم بود، بدرستی و با عداقت انقلابی نوشت: وقتی که ما پرچم سرخ پرولتاریا را در میدان انقلاب به اهتزاز درآوردیم، پرولتاریا از زیر آن می‌گذشت و به میدان آزادی می‌رفت تا به سخرانی بورژوازی (بنی‌صدر) گوش کند. تفکر دمکرات خلقی بی‌بافتی خود را آشکار می‌کرد. تفکری که برای انقلاب مرحله‌ای - اشی، ناچار است دائما خرده‌بورژوازی را یکدک بکشد، چاره‌ای جز این ندارد.

آنها هم که در ایدئولوژی رسمی خود به استراتژی انقلاب سوسیالیستی باور داشتند، با آنقدر اعتقاد نشان التقاطی بود و هست که از ما جراحی خیابانی چنان بدهیجان آمدند که ویژه نامه "رواندمیا رزات نوده‌ای منتشر کردند و چنان تعیین گرایا نه به نتایج تئوریک خود رسیده بودند که یا هوادار رژیم شدند و یا مادیق مناسبی برای مفاهم درست خود نیافتند.

اگر این تجربه، شناخت تجربی نسبت به فقدان آلترنا تیسو پرولتاریا آنچنان عمیق کرد که امروز با آنها هم بی‌گفتی می‌شود، نا توانی استراتژی انقلاب مرحله‌ای و انقلابیهای دموکراتیک رنگارنگ (با همکاری خرده بورژوازی) را نیز نشان داد. نمی‌گویم اثبات کرد. بهمین ترتیب، خلا استراتژی انقلاب سوسیالیستی - به معنای استقرار در طبقه، سازماندهی مستقل پرولتاریا، ایجاد ارگانهای اعمال قدرت کارگری (شوراها) و... را نیز نمایان ساخت. این نیز، حاصل تجربی همان واقعیت بود، اما از آنجا که برای تبدیل شدن به شناخت آگاهانه، به طی فرایند شناخت نیاز داشت (و این البته فرا - بندی پیچیده بود و هست)، نمی‌توانست با همان قطعیت پذیرفته شود. در نتیجه قطعیت فقدان آلترنا تیسو پرولتاریا دقیقا از نوع قطعیت استراتژی انقلاب سوسیالیستی است. آنچه هر دوی آنها راه آگاهی تبدیل می‌کنند شناخت دقیق مضمون آنها و نشان دادن رابطه هماهنگ ساختاری

+ یکی از بارزترین خصلت‌های مبارزه طبقه‌ای پس از قیام ۵۷ اینست که همه نیروهای اجتماعی، بی‌کم و کاست و همه با علم و کتلت خود به میدان می‌آیند و حل‌تفاضله عمده آنها نیز، در کسب قدرت دولتی است. با سخ پرولتاریا نیز چیزی غیر از این نمی‌تواند باشد، یعنی پرولتاریا هم می‌خواهد تفاضله را با کسب قدرت سیاسی حل کند، اما نه آماجگی ذهنی. آنرا در دونه‌نما بنده سیاسی اش را.

* واقعا هم چنین چیزی برای نشان امکان پذیر نبود. زیرا چگونه می‌توانستند استقلال خود را حفظ کنند. پایه‌های مادیشان در کدام شکل عینی متجلی بود. مسلما روحیه انقلابی داشتند. می‌خواستند مبارزه کنند. اما این خواست به تنهایی کافی نبود. آنها آنچه را که وعده کرده بودند، نساخته بودند. به باور من، نمی‌توانستند بسازند.

آنها با دیگر مفا مین برنا مه است؛ و این چیزی است که با بددنیا نشان کار و مبارزه تئوریک باشد.

تدین ترتیب جا بگاه استراتژی انقلاب سوسیالیستی به عنوان یک ممیز، در روش شناخت ما، روشن می‌شود. نمی‌توان این تجربه زنده مبارزه طبقه‌ای را نادیده گرفت، گرایشی که امروز در بین عناصر فعال چپ، حتی در درون سازمان‌های موجود بطور آشکارا روپنجان به استراتژی انقلاب پرولتاریا وجود دارد، تصادفی نیست. اما، از سوی دیگر نمی‌توان آنرا از پیش تعیین شده دانست، بلکه باید آنرا در جایگاه واقعی و مناسب در فرایند شناخت قرار داد. رویدادهای تاریخی را نمی‌توان نادیده گرفت، بلکه باید آنها را شناخت و در مسیر آنها و آهنگ حرکت آنها، مداخله آگاهانه نکرد. چه آنها که این تجربیات را نادیده می‌گیرند و چه آنها که از پیش پا سخای آماده دارند، دچار تفکری تعیین گرایا نسه (نقد بر گرایا نه) هستند.

۲- تا چه حد ممیز است؟

این پرسش بسیار اساسی است. آیا باور به استراتژی انقلاب پرولتاریا در این دوره، کارمرزی قاطع و گریزنا پذیر را می‌آورد؟ هم آری و هم نه. این پاسخ مشخصه دوره کنونی کار است. دوره آگاهی نسبی - فزاینده.

اگر قطعیت انقلاب پرولتاریا به عنوان حاصل تجربی مبارزه طبقه‌ای در فرایند شناخت قلمداد می‌شود پاسخ آری است. قطعا آری. اما اگر به عنوان حاصل این فرایند محاسبه بیاید، پاسخ نه است. قطعا نه. چاره‌ای هم نیست، کسانی که فکر می‌کنند در این دوره، کار می‌توان چنان مرزهای قاطع و ممیزی نهاد که امکان تخطی از آن نباشد، یا جزو منتظرانند یا موعودان. یعنی یا منتظرند این ممیزه (های مطلق) ساخته شود یا آنها را به نقد آماده دارند. به باور من، وقتی در یکی از متبلورترین برآمدهای مبارزه طبقه‌ای، استراتژی انقلاب سوسیالیستی نمی‌توان چنین قطعیتی را بوجود آورد، مرزهای دیگر تردید آمیز ترند. مساله روشنی این است که ما از استغناء واقعیت به یک برنهما در دیده ایم (این برنهما ممیز است) می‌کوشیم تا با طی فرایند شناخت، آنرا به آگاهی تبدیل کنیم. آنچه بدست می‌آید، حاصل کار ما خواهد بود. گمان نمی‌برم که این کار تخطی از روش دیا لکتیک باشد.

۳- ایراداتی که به آن می‌گیرند چیست؟

عده‌ای می‌گویند که بهتر است در در "انقلاب پرولتاریا" زارها کنیم. هر کسی که چنین احساسی دارد (حتی اگر خودمان هم داریم) برای خودش نکه دارد و آنرا ممیزه قرار ندهیم. گمان می‌کنم پاسخ این ها در بخش ۲ باشد.

اما یکی از عمده ترین ایراداتی که به این ممیزه گرفته می‌شود، اینست که چطور می‌شود قطعیت انقلاب پرولتاریا را پذیرفت، اما هیچ حرفی درباره ساخت یا حاکمیت یا... نزد؟ آیا مگر می‌شود بدون شناخت ساخت یا ماهیت دولت (طبقه حاکم)، استراتژی انقلاب را تعیین کرد؟ و نتیجه می‌گیرند: اگر چنین نیست و این ممیزه خود معرف نوعی شناخت تجربی از ساخت یا ماهیت دولت نیز هست، چرا آنها را ممیزه قرار ندهیم؟

این پرسش بظاهرا سطر سطر محکمی دارد. راستی هم بدون شناخت ساخت جا معد چگونه می‌توان درباره استراتژی انقلاب سخن گفت؟ اما نکته در کجاست؟ نخست باید گفت که نا هماهنگی ساختاری در نظریات چپ (که ارزیابی ریشه‌ها بیش محبت بسیار مهمی است و جای ویژه خود را دارد) باعث شده است که صرف اعتقاد به یک استراتژی انقلابی مشخص، ضرورتا ارزیابی یکسانی از بقیه مفا مین برنا مه‌ای ایجاد نکند.

روشن تر: ارزیابی ماهیت دولت به عنوان ارگان سازش خرده بورژوازی - بورژوازی (سازمان جریکهای فدائیان خلق ایران)، بلوک خرده بورژوازی مرفه سنتی - بورژوازی لیبرال (سازمان

باقیمانده از صفحه ۶

بولتن بحث : منشاء و...

بیکار... با زمان رزمندگان (۰۰۰)، بلوک بورژوازی تجاری - بور - ژوازی لیبرال (بعدها بیکار و...)، بورژوازی امپریالیستی (سهند)، کاست حکومتی (راه کارگر)، کاست روحانیت (راه فدایی)، بورژوازی کمپرادور (چریکهای فدایی خلق) و... به هیچ وجه مانع از آن نبود که همه این گروهها با یک نوع استراتژی، به "مرحله انقلاب دمکراتیک" باور داشته باشند. درباره ارزیابی ماهیت دولت شوروی تفاوتها آشکارترند: سویال-امپریالیسم (خط ۰۰۰۳)، رویونیسم خروشچفسکی (سجفا)، بلوک بورژوا - امپریالیستی (اتحاد مبارزان کمونیست)، تقریباً سویالیستی (راه کارگر راه فدایی) و... همه بر "مرحله انقلاب دمکراتیک" اتفاق نظر دارند. در مورد ساخت نیز، این طیف سرمایه داری، سرمایه داری وابسته، سرمایه داری پیرامون، سرمایه داری امپریالیستی و... را در بر میگیرد.

بدین ترتیب نمیتوان انتظار داشت که کسانی که به شناخت تجربی ضرورت انقلاب پرولتری رسیده اند، و این دقیقاً تمایز آنها از دیگران است، دقیقاً دیدچنین متبلوری درباره بقیه مضامین برنامه - ای داشته باشند و یا اگر دارند یکسان باشد.

این پدیده که از همان منشاء نا هماهنگی ساختاری نظریات چپ ریشه میگیرد، یکی از مشخصه های دوره کنونی کا راست، البته، نباید این نا هماهنگی ساختاری تسلیم شد. بلکه برعکس، برنامه انقلابی می بایست در کل خود، یک سیستم تئوریک همخوان باشد. به باور من، نمی توان با درکی نادرست از ساخت جامعه با ماهیت دولت (یا حتی ماهیت دولت شوروی کنونی) به دریافت درستی از استراتژی انقلابی نایل آمد. اما مسأله اینست که هر یک از آنها، در چه نقطه ای از پراگماتیک قرار گرفته اند. ضرورت انقلاب پرولتری، حاصل تجربی و بلافاصله دوره ای از مبارزه طبقاتی است که فقدان آلترنا - تیو پرولتری در آن، به روشنی احساس شده است. به همین لحاظ خود را در پراگماتیک، متبلور ترمی سازد و به حوزه آگاهی نزدیک تر است.

اما شناخت ساخت جامعه مکتب پیچیده تری نیاز دارد که نمیتواند حاصل بلافاصلی از تجربه باشد. استراتژی انقلاب سویالیستی به عنوان حاصل تجربی مبارزه طبقاتی نیز، اهمیت شناخت ساخت، با ماهیت دولت با مضامین دیگر برنامه ه را نمیکنند، بلکه تنها معیار تمیزی است برای آنها که می خواهند برای همه این مضامین، پاسخی درست و همخوان بیابند. در این راه اگر به لحاظ شناخت ساخت یکی را رد دیگری مقدم بیابند، بر آن تاکید بیشتری خواهند کرد. این، نقیض معیار تمیزشان نیست ●